

نشاط و پویایی در سیره بزرگان دین
آنجا که دست آدمی از همه دستاویزهای مادی و دنیایی کوتاه می‌شود، در کنار اصل امیدواری، تسوکل به خدا را به‌عنوان یسک اهرم قوی امیدوار کننده انتخاب می‌کند. و به این طریق خود را در سایه‌سار رحمت الهی می‌بیند. به بیان دیگر، مهم‌ترین عامل تقویت روحیه امید در انسان است که تحمل مشکلات را برای او آسان خواهد کرد؛ همان توکل به خدا که همواره گرگ‌کشای مشکلات انسان است. همواره پیشوایان دین اسلام، در آیات و روایات بر این اصل مهم تأکید می‌کنند- که در همه فراز و نشیب‌های زندگی، به خدا تسوکل و دست‌نیاز به آستان او دراز کنند که بی‌گمان، سختی‌ها و گرفتاری‌های آدمی به سبب توکل بر خدا در زمانی معین برطرف خواهد شد. سرگذشت انبیای الهی گواه این مطلب است که اعتقاد راستین به خدا و توکل کردن- به او در مشکلات، روحیه امید و هدفمندی را در انسان‌ها بالایی‌برد و آنها را به سعادت و پیروزی نزدیک می‌سازد- هر کس به خدا توکل کند، او برایش کافی است. با توکل به خدا، آدمی به منبع قدرتی بی‌پایان پیوندد می‌خورد و بدین گونه، دشواری‌ها و نگرانی‌ها در نظرش کوچک و ناچیز می‌شوند، ناامیدی از وجودش رخت می‌بندد و آرامش، رضایت، نشاط و پویایی نصیب او می‌شود.

روایت نیکان



خدا هوای بندگانش را دارد

لحظه لحظه زندگی عارفان و عالمان دینی سرشار از امید به الطاف الهی است و از این رهگذر با سهولت بیشتری با مشکلات و مصایب زندگی کنار می‌آیند، چرا که همواره خود را در سایه رحمت الهی می‌بینند و هیچ‌گاه در مقابل ناملایمات زندگی ناامید نمی‌شوند.از منظر اغلب عارفان و عالمان دینی، امید، تحفهای است خدایی که روحیه تلاش و فعالیت را در بشر زنده نگه می‌دارد. اگر امید و توکل به خدا در لحظه‌های عمر آدمی جاری نباشد، چرخ زندگی از حرکت باز خواهد ایستاد و خمودگی و

خریدکاهوی نامرغوب

شخصی از بازار نجف‌اشرف عبور می‌کرد که دید آیتالله سیدعلی قاضی طباطبایی، استاد اخلاق علامه طباطبایی صاحب‌المیزان، در دکانی کاهو می‌خرد. در کار خرید آیت‌الله طباطبایی دقیق شد و دید او بر خلاف سایر مشتری‌ها که کاهوی مرغوب و نازک را جدا می‌کنند کاهوهای غیر مرغوب و غیر قابل استفاده را جدا می‌کند. کنجکاو ی مرد عابر بیشتر شد و کمی صبر کرد و دید که آیت‌الله وقتی کاهوهای غیر مرغوب را جدا کرد، پولش را هم داد و حرکت کرد. مرد عابر که هنوز نتوانسته بود بر کنجکاو ی خود غلبه کند، به‌دنبال آیت‌الله سیدعلی قاضی طباطبایی راه افتاد و



منبع:مردان علم در میدان عمل

شفای بیماری چشم‌های آیت‌الله بروجردی

حضرت آیتالله بروجردی در شهر بروجرد به چشم درد سختی مبتلا شده بود و هر چه معالجه می‌کرد، درد چشم‌هایش بر طرف نمی‌شد. اطبا و پزشکان آن زمان هم در آن شهر از بهبود چشم‌های آیت‌الله بروجردی مأیوس شده بودند. تا آنکه روزی در ایام ماه حرم که معمولاً دسته‌های عزاداری به منزل آیت‌الله بروجردی می‌آمدند، دسته‌ای از عزاداران حسینی به منزل وی

آمدند. آیت‌الله بروجردی نشسته بود اشک می‌ریخت. در همان حال گویا به او الهام شد از آن گل‌هایی که به سر و صورت اهل عزا مالیده شده بود به چشم خود بکشد. به طوری که کسی متوجه نشود، مقداری گل از شانه و سرریک نفر از عزاداران گرفت و به چشم خود مالید. به‌زودی احساسی کرد درد چشم‌هایش کم شده است. به این ترتیب، چشم‌های آیت‌الله بروجردی رو به بهبود

منبع:مردان علم در میدان عمل

کیسه‌ای پول که دست‌به‌دست چرخید

همسرش تأملی کرد و گفت: خودت اکنون چه فکری داری؟ واقدی گفت: چون من در همه حال امیدم به خداست و به آفریدگار خود توکل می‌کنم، قصد دارم کیسه‌ای را که قرض کرده‌ام و هزار و دویست درم هم در آن است بادوستم نصف کنم. همسرش گفت:فکر خوبی نکرده‌ای.

واقدی گفت:چرا؟

همسرش گفت: برای آنکه تو از دوست خود که بازاری است، قرض خواسته‌ای و او به تواین مبلغ را قرض داده است. سزاوار نیست که تو نصف آن را به دوست خودت که فرزند و ذریه رسول الله -صلی الله علیه و آله -است بدهی، بلکه لازم است همه کیسه را به آن فرزند پیغمبر بدهی.

واقدی از نزد همسرش برگشت و آن کیسه را به دوست سیدی‌اش داد و او رفت.

دوست سیدی واقدی تازه به خانه خودش رسیده بود که همان موقع دوست بازاری واقدی که به پول احتیاج داشت و با آن مرد سیدی هم دوستی داشت، به خانه او رفت و تقاضای قرض کرد. دوست سیدی واقدی وقتی احتیاج آن مرد را دید، همان کیسه‌ای را که از واقدی قرض گرفته بود با همان حال مهر شده به او داد.

منبع:اعیان‌الشعبه



منبع:مردان علم در میدان عمل

روزها و شب‌های سخت

آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، صاحب «کفایه»، در زمانی که تحصیل می‌کرد، شرایط دشواری داشت و از لحاظ خوراک و پوشاک وضعیت سختی را سپری می‌کرد. در عرض آن مدت تنها خوراک او فکر بود و با این شرایط سخت زندگی قانع و به لطف خداوند امیدوار بود و هیچ‌گاه نشد حرفی به زبان بیاورد که دیگران گمان کنند او از زندگانی خود ناراضی است.
طلاب هیچ اعتنایی به او نمی‌کردند، مگر تعداد کمی که مانند او با فقیرتر از او بودند خواب او از شش ساعت بیشتر نبود و چون باشکم خالی خواب آدم عمیق نمی‌شود، شب‌بهارا بیدار بود و با ستارگان آسمان مصاحبت و شب‌زنده‌داری می‌کرد. در این احوال به یاد می‌آورد که امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) هم بیشتر شب‌ها را بر این منوال می‌گذراند.او با همه تنگدستی احساس می‌کرد که فکر او به عالمی بلندتر پرواز می‌کند و قوه‌ای است که روح او را به خود جلب می‌کند.

این سختی‌ها در زمانی به اوج خود رسید که آخوند ملامحمدکاظم خراسانی فرزندو همسر جوانش را هم از دست داد. تنهایی، بی‌کسی و تنگدستی هر یک می‌تواند آدمی را از پای درآورد یا او را به سوی یار و دیار دیگری سوق دهد. اما این عوامل در روح زویومند و قلب عارف آخوند ملامحمد کاظم خراسانی نمی‌توانستند کوچک‌ترین تلزلری ایجاد کنند و او را از پشروی در راهی که برگزیده بود بازدارند.

او پس از به خاک سپردن زن و فرزندش خانه خود را ترک کرد و روزها در مجالس درس استادان خود حاضر می‌شد و شب‌ها در کلبه محقر و کوچک خود در گوشه مدرسه به مطالعه دروس و

برای تمام بچه‌های ایران کار می‌کنم

سید حسن مدرس امید زیادی به آینده همه ایرانیان داشت و در زمانی که مسئولیتی در مجلس داشت، بی‌وقفه کار می‌کرد و همه وقت و انرژی خود را صرف برنامه‌های ملی می‌کرد. تا نیمه‌های شب نامه‌های رسیده از طرف مردم را می‌خواند و بعد چند ساعتی می‌خوابید و سپس به مدرسه سه‌پسالار(شهید مطهری) می‌رفت و از آنجا هم به مجلس.

او در آن زمان به‌علت مشاغل فراوان توجه زیادی به اهل و عیال خود نداشت.

یکی از اطرافیان از او پرسید: چرا به بچه‌هایتان نمی‌رسید؟

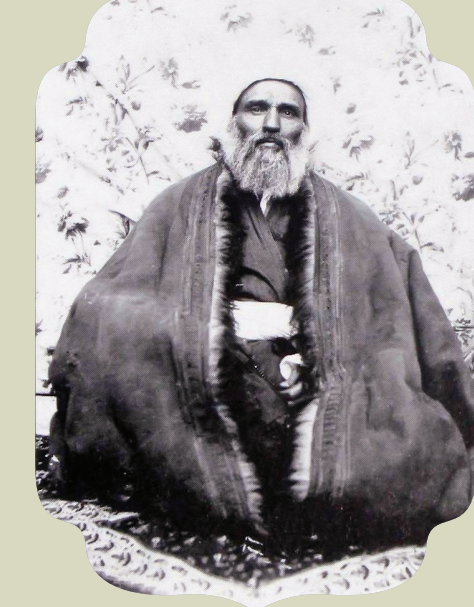
مدرس گفت: تمام بچه‌های ایران بچه‌های من هستند و من اگر کاری برای آنها بکنم انگار برای اینها کرده‌ام.

زمین‌ها را به اقوام تهیدست ببخش

روزی یکی از زمین‌داران معروف قم‌شه نزد سیدحسن مدرس آمد و خواست قطعه زمینی به او بدهد. مدرس با آنکه در تنگدستی به سر می‌برد اما به شخص زمین‌دار گفت: مگر شما در خانواده و فامیل خود فقیر و محتاج ندارید؟

آن شخص گفت: چرا داریم، اما می‌خواهم این قطعه زمین را به شما ببخشم. مدرس گفت: بهتر است که این زمین‌ها را به خویشاوندان فقیر و تهیدست خودت ببخشی. آن شخص دیگر چیزی نگفت و فهمید مدرس با افراد دیگری که او در عالم سیاست می‌شناسد فرق می‌کند و حواسش به امور اطرافش هست و همه توجه و توکلش به خداست.

منبع:مردان علم در میدان عمل



منبع:مردان علم در میدان عمل

حل مسئله بر برگ چنار

همین آن شاگردش بود که به بیان کردن حل مسئله. ملا محمدتقی مجلسی تعجب کرد و با اصرار گفت: معلوم است این جواب از خود تو نیست. از کسی دیگر یاد گرفته‌ای؟ آن جوان طلبیه اول سکوت کرد، اما در نهایت سکوت را شکست و قضیه ملا محمدصالح مازندرانی را نقل کرد. ملا محمدتقی مجلسی چون از کیفیت حال ملا محمدصالح آگاه شد و دید در بیرون مدرسه نشسته، فوری لباسی برای او حاضر کرد و او را به داخل مدرسه خواست و تحقیق این اشکال را شفاهی از او شنید. پس از این ماجرا، ملا محمدتقی مجلسی برای ملا محمدصالح مازندرانی مقرری و ماهانه تعیین کرد.
منبع:قصص‌العلماء

همیشه‌پهری

داستان

- ۲۱ خرداد ۱۴۰۳
- دوره جدید
- شماره ۱۱
- ۸ صفحه